

فتنه «ایشان» در استرآباد

با تکیه بر روایت

روزنامه‌چه وقایع اتفاقیه آق قلعه

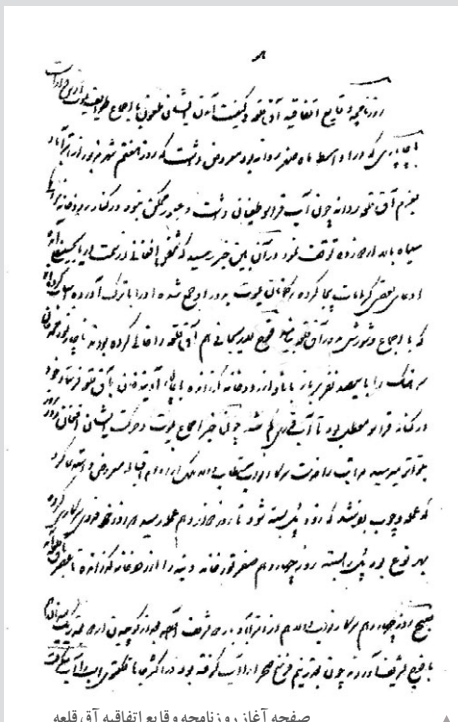


احمد خواجه نژاد *

مقدمه:

نزاع و درگیری و همچنین طغیان‌های محلی، باعث شد تا در شمال شهر استرآباد، در کنار گرگان‌رود که به «اسپی‌دژ» مشهور بود، قلعه‌ای ساخته شد که ابتدا «مبارک آباد» و سپس آق قلعه نام گرفت. در محدوده‌ی این قلعه به صورت مداوم درگیری جریان داشت و آق قلعه به عنوان پادگان نظامی برای محافظت محسوب می‌شد.

در میان مشاجرات و تنش‌هایی که به وجود آمد. تعداد محدودی ریشه‌ی مذهبی داشته و بر اساس ادعای کاذب برخی مدعیان و جمع کردن پیروانی به دور خود، منجر به درگیری می‌شد. در منابع تاریخی، حداقل به دو حادثه اشاره شده که منشاء آنها ادعای نبوت و کرامت



صفحه آغاز روزنامه‌چه وقایع اتفاقیه آق قلعه

توسط مدعیان دروغین بوده است. یکی مربوط به سال ۱۲۵۷ قمری است که مخدوم‌قلی خان که به سلسله نقشبندیه منتصب بود، ادعای تصوف و کرامت کرد و جمعی به او گرویده و او را «ایشان» خواندند.^۱ این فتنه با مشارکت محمدناصرخان قاجار، حکمران استرآباد، اردشیر میرزا حکمران مازندران و قشون اعزام شده از دارالخلافه سرکوب شد.^۲

* کارشناس ارشد تاریخ

طغیان دیگر مربوط به دوران ناصری است که مراد نامی از افغانه ادعای نبوت کرد و خود را «ایشان» خواند و جمعی را به دور خود جمع کرد و سر به طغیان نهاد. این نوشتار سعی دارد به حادثه‌ی دوم بپردازد. علی‌رغم ابعاد این حادثه، در منابع مکتوب زمان قاجار، فقط به صورت مختصر به آن پرداخته شده و تنها اثر باقی مانده در شرح این حادثه، گزارش مصطفی‌قلی خان فرمانده قشون دولتی در جنگ با «ایشان» است.

آق قلعه استرآباد

آق قلعه هم‌اکنون شهری است در ۱۸ کیلومتری شمال گرگان فعلی - استرآباد تاریخی- محدوده‌ی این شهر از گذشته تاکنون اسامی؛ اسپي دژ، مبارک آباد، آق قلعه، پهلوئی دژ و آق قلا داشته است. آق قلعه از زمان ساخت تا آخر دوران قاجاریه به عنوان یک پادگان نظامی محسوب می‌شد و اکثر مواقع قشون دولتی و فوج‌های نظامی در آن مستقر بودند. در زمان شاه طهماسب صفوی، درگیری با قبایلی که به سلاطین خوارزم وابسته بودند و همچنین سپاه پوشان استرآباد به سرکردگی محمدصالح پسر^۳ و یا برادرزاده^۴ خواجه مظفر بتکچی^۵ که طغیان کرده بود و «آبا»^۶ی ترکمن، شاه صفوی را بر آن داشت تا برای دفع این حملات قلعه «مبارک‌آباد» را در کنار گرگان‌رود بسازد. او پس از ساخت این قلعه، دستور داد حکام استرآباد به این قلعه نقل مکان نموده و در آن جا اقامت کنند و به حراست از این دیار بپردازند.^۷

پس از حضور قجرها که ترک زبان بودند، نام مبارک‌آباد به آق قلعه که برگردان ترکی، اسپي دژ است، تغییر کرد.

فتنه‌ی ایشان در آق قلعه

در ادوار مختلف، طغیان در این ناحیه به بهانه‌های گوناگون ادامه داشت. در سال ۱۲۸۴ قمری نیز مراد نامی که در اصل افغانی بود، در بین اقوام بومی ادعای پیغمبری کرد و لقب «ایشان» که از القاب پیشوایان و افراد مورد احترام بین ترکمن‌هاست را به خود داد. او با پیروانش به آق قلعه تاخت، و جنگی بین وی و شاهزاده ملک آرا حاکم استرآباد در این ناحیه در گرفت.^۸ علی‌رغم ویژگی‌ها و اهمیت این جنگ، کمتر به آن توجه شده است. اولاً گستردگی این جنگ به نسبت سایر درگیری‌ها بسیار قابل توجه و تأمل است. ثانیاً اغلب درگیری‌ها بر سر مسائل اقتصادی و معیشتی بوده، اما این درگیری منشاء اعتقادی داشته و باعث شد تا علماء استرآباد در صف مقدم مردم وارد این جنگ شوند.

کامل‌ترین گزارش از این آشوب، توسط مصطفی‌قلی‌خان، فرمانده قشون دولتی در جنگ با «ایشان»، نوشته شده است.

این گزارش که «روزنامه‌چه وقایع اتفاقیه آق قلعه» نام دارد، تنها نسخه‌ای است که به صورت مبسوط به این حادثه پرداخته است. قبل از آنکه به متن این گزارش پرداخته شود، به انعکاس آن در تعدادی دیگر از اسناد و منابع اشاره می‌شود.

صدیق الممالک در ذکر وقایع ماه صفر سال ۱۲۸۴ قمری زمانی که ناصرالدین شاه در سفر خراسان بود خبر این واقعه را این گونه نقل کرد: «روز بیست و نهم چاپاری از استرآباد رسیده از جمله اخبار این بود که مراد نامی از افغانه در میان طایفه جعفربای آمده و به شعبده خود را پیغمبر قلم داده و لقب ایشان که از القاب پیشوایان تراکمه است ملقب گردیده و مصدر شرارت شده است.»^۹

وی در ادامه در اخبار روز آخر ماه صفر آن سال آورده است: «روز سلخ به مزار خواجه ربیع تشریف فرما شدند... وقت عصر مراجعه به ارگ شده، درین وقت اعتضادالدوله معروض داشت که مراد ملقب به «ایشان» با ترکمانان به سمت آق قلعه تاخته و با نواب ملک آرا جنگ در انداخته و جناب حاجی ملارضای رئیس العلماء درین جنگ به درجه شهادت فایز گردیده و خود ملک آرا با معدودی در خانه آدینه خان که از خدمتگزاران دولت است، متحصن گردیده. محمدمیرزا پسر نواب معزی الیه زخم گلوله و شمشیر برداشته و چون جمعیت نواب ملک آرا و تراکمه چندین هزار نفراند پیشرفتی برای او نشده، خاطر مهر مظاهر از استماع این خبر آشفته و متوجه دفع غائله بود که دو ساعت از شب رفته، چاپاری از دارالخلافه رسیده مژده داد که نواب ملک آرا غالب و ایشان به تیر خود نواب معظم الیه کشته شده است. این خبر موجب مسرت گردید.»^{۱۰}

اعتمادالسلطنه گزارش این اتفاق را این گونه آورده است که: «ملک آرا با ایشان متنبی که موسوم بمراد و بشعبده و طراری خود را در میان ترکمانهای طایفه جعفربای پیغمبر بقلم آورده بود در آق قلعه و هدف گلوله نواب والا شدن شخص ایشان مذکور و هزیمت جمع تبعه و پیروان وی سنه دویست و هشتاد و چهار سال بیست و یکم جلوس همیون»^{۱۱}

عبدالله میرزا قاجار معروف به عکاس باشی از عکاسان عصر ناصری که در سال ۱۳۰۷ قمری به استرآباد سفر و از این منطقه عکاسی کرد. عکسی از عمارت آدینه خان برداشت و در توضیح این عکس این گونه نوشت: «عمارت آدینه خان که بر حسب حکم همیونی ارواحنا فداه شاهزاده جهانسوز میرزا امیرتومان بنا نموده در جنوب غربی آق قلعه و جنب نرگس تپه کنار رود سیاه بالا که یورد قشلاقی جمعی از آتابایست واقع [در] یک فرسخ و نیم تا آق قلعه ساخت و دو فرسخ تا شهر استرآباد دارد. در حادثه ایشان مرحوم کیومرث میرزای ملک آرا در این نقطه، محصور شش هزار سوار و پس از پنج روز محاصره «ایشان» را ملک آرا، و بیدق دار آن را محمدمیرزا، پسر ملک آرا مقتول و سوار را متفرق و خلاصی حاصل نموده اند.»^{۱۲}

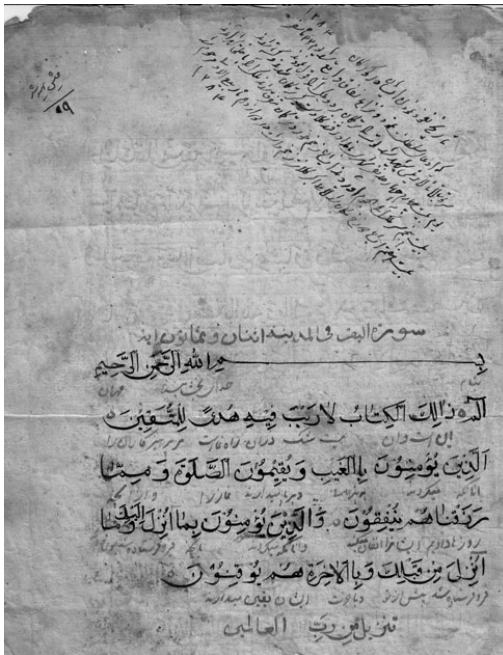
در صفحه قبل از آغاز سوره بقره نسخه‌ی خطی قرآن کریم که هم اکنون موجود است خبر این حادثه این گونه ثبت شده است:

«تاریخ نمودن «ایشان» در کورکان (گرگان) که ادعای سلطنت نمود و نزاع [و] نفاق واقع شد، یوم ۲۲ ماه صفر ۱۲۸۴ [ق] سرتوب [آقائی] آقای رئیس، شهید شد. توب را ترکمان برد و ملک آرا قول نمودند. یوم بیست و چهارم چهارصد نفر شهری به امداد رفتند، کلاً دستگیر ترکمان شدند و کشته شدند، بیست و پنجم ملک آرا هجوم آوردند، «ایشان» زخم خورد و ترکمان متفرق شدند،

ملک آرا با خلقی [به] شهر آمدند، بیست و هفتم «ایشان» دوزخ مکان شد. آقا علی اکبر کلانتر [که] زخم داشت، در دوازدهم ماه ربیع الاولی مرحوم شد. ۲۸۴ [ق].^{۱۳}

روزنامه وقایع اتفاقیه آق قلعه

این گزارش تنها نسخه‌ای است که به صورت مبسوط به حادثه ایشانی پرداخته است. تصویر این نسخه در شماره ۲۸ مجله بررسی‌های تاریخی (مهر و آبان ۱۳۴۹ش) به صورت کامل منتشر شد. کتابچه مزبور در ۱۶ صفحه، به طول ۲۱/۵ سانتیمتر و عرض ۱۳/۵ سانتیمتر، در ۲۰۱ سطر توسط مصطفی قلی خان که خود فرمانده دژ آق قلعه در این نبردها بود به رشته‌ی تحریر درآمده است.^{۱۴}



صفحه آغاز قرآن دست نویس، حاشیه فوقانی؛ با توضیحاتی درباره

فتنه ایشان، ۲۸۴ ق، مرکز اسناد تاریخی موسسه فرهنگی میرداماد

برابری گزارش این مجله، این نسخه منحصر به فرد متعلق به آقای حسنعلی غفاری معاون الدوله بوده که وی در اختیار مجله بررسی‌های تاریخی قرار داد تا منتشر شود. و از سرنوشت اصل گزارش خبری در دست نیست.

در انتشار این نسخه، مقدمه‌ای نیز به قلم سروان محمد کشمیری نوشته شده است. از آن جایی که نویسنده‌ی گزارش وقایع اتفاقیه آق قلعه در هیچ جای گزارش خود به سالی که این حادثه در آن اتفاق افتاد، اشاره نکرده است و فقط آن را مربوط به زمان حکمرانی «ملک آرا» در استرآباد دانسته، نویسنده‌ی مقدمه به علت عدم

توجه کافی، اشتباهاتی مرتکب شد که با دقت در منابع همزمان با واقعه و

همچنین چند سند تاریخی، گزارش مصطفی قلی خان را می‌توان کامل کرد.

علاوه بر عباس میرزا ملک آرا (۱۲۵۵ - ۱۳۱۶ ق)، محمدقلی میرزا (۱۲۰۷ - ۱۲۸۹ ق) پسر سوم فتحعلی شاه، که در سال ۱۲۲۸ به حکومت استرآباد و مازندران رسید و شاهزاده کیومرث میرزا (۱۲۲۴ - ۱۲۸۹ ق)، پسر دیگر فتحعلی شاه که وی نیز در دو نوبت حاکم استرآباد بود.^{۱۵} لقب «ملک آرا» داشتند، لذا نویسنده مقدمه را در تشخیص سال وقوع حادثه دچار اشتباه کرده و آن را مربوط به دوران پادشاهی فتحعلی شاه و زمان حکمرانی محمدقلی میرزا ملک آرا می‌داند. که چنین چیزی درست نیست و در هیچ منبع تاریخی اشاره‌ای به آن نشده است. در

حالی که برابر مستندات قابل وثوق، این گزارش مربوط به حادثه‌ی سال ۱۲۸۴ قمری و در زمان پادشاهای ناصرالدین شاه است.

مصطفی قلی خان درباره‌ی چگونگی آغاز این آشوب نوشته است: «... در اواسط ماه صفر خبر رسید که شخص افغانی از سمت دریا به حسینقلی آمده ادعای بعضی کرامات بیجا کرده» او مأمور می‌شود که خود را به آق قلعه برساند اما قشون او به علت عدم وجود پل بر روی روخانه در نزدیکی سیاه بالا (حدود روستای هاشم آباد فعلی) دو قسمت شده، بخشی از آنها خود را به وسیله‌ی قایق به آق قلعه رساندند، اما مصطفی قلی خود پس از ساخت پل و عبور نیروهایش از رودخانه به آق قلعه رفت. او می‌نویسد:

«... ناچار نورمحمدخان سرهنگ را با سیصد نفر سرباز با ناو از رودخانه گذرانده با عالیجاه آدینه‌خان به آق قلعه فرستادم روز دوازدهم عمله رسید دو روز خود فدوی سرکاری کرده، بهر نوع بود پل را بسته روز چهاردهم صفر قورخانه و بنه را از رودخانه گذرانده تا عصر به آق قلعه آمد.»

مصطفی قلی خان وضع آق قلعه را بسیار بد گزارش کرده و از اینکه این قلعه قرار است سرحداری کند ابراز تعجب می‌کند:

«بعد از ورود به آق قلعه برج و باره و خندق و قلعه را با توپ و قورخانه و غیره ملاحظه نموده بسیار تعجب نمود که مأمورین و حکام سابق چگونه سرحداری و ساخلوی کرده‌اند.» او از عدم حضور نیروها و تفنگداران استرآبادی در آق قلعه گلایه می‌کند و می‌نویسد:

«از استرآبادی‌های سوی یکنفر حسینقلی خان فوجردی و پسرش که نواب والا بلد فرستاده بود، فدوی در آق قلعه نگاه داشت، احدی در آق قلعه نبود خلاصه سرکار والا در جواب عریضه فدوی مرقوم داشته بودند امروز که نوزدهم است خواستیم بیائیم باران آمد، استخاره کردیم، بد آمد، فردا خواهیم آمد و ملزومات را خواهیم آورد. غرض این است که از برای روز محاصره جنگ چیزی نرسید.»

برابر این گزارش آغاز درگیری با «ایشان» ۲۰ ماه صفر که مصادف با اربعین شهادت امام حسین (ع) است، بوده و روزنامه‌چه وقایع آق قلعه آورده است:

«صبح روز اربعین «ایشان» با سوار و پیاده بدور آق قلعه آمد تا نزدیکی ظهر تیپ آرائی کرده در اطراف قلعه تفنگچی و شمخالی و سوار گذاشت قریب ظهر آن ملعون با تیپ بزرگ که سه چهار هزار سوار و سه بیدق داشت یکمرتبه حرکت کرده به قلعه هجوم آوردند. چون فدوی قدغن کرده بود تا شیپور کشیده نشود احدی توپ و تفنگ نیندازد از صبح تا آنوقت از سوار و پیاده آنها ده بیست نفر بدور قلعه بطور قراولی آمده گردش می‌کردند کسی معترض نشده اعتنا نمی‌کرد و توپ و تفنگ نمی‌انداختند...»

... بیک مرتبه یورش آوردند همینکه به نزدیکی قلعه رسیدند فدوی گفت شیپور کشیده از باستیانها و سنگرها یکمرتبه شلیک کردند جمعی از آنها بدرک و اصل شده، اسب و آدم بهم

غلطیده فهمیدند که میان توپ و تفنگ پر گلوله و آتش است همگی متفرق و پریشان شده بحمد الله و المنه از قوت بخت بلند پادشاه اسلام پناه روحی و روح العالمین فداه و توجه الهی و مرحمت جنابعالی پنجنفر در پیش ایشان باقی نماند دومرتبه بیدقادر را زده بیدق افتاد باز آن ملعون خود بیدق را گرفته بدست دیگری داد تا پای خود آن ملعون هم زخمدار شد چون گلوله تفنگ سربازی بود منزل قدری دور بود او را نینداخت فرار کرده در پشت دیوار خرابه شهر آق قلعه پیاده شده زخمش را بست و قریب دو ساعت معطل شد که سوار متفرق شده را جمع نماید از هر طرف همه سوار پنجاه سوار جمع شدند نزد او بیایند بعون الله تعالی با یک گلوله توپ آنها را متفرق و پریشان ساخته مجال جمع آوری بآنها نداد.»

مصطفی قلی از رسیدن شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرا، حاکم استرآباد، به همراه جمعی از علما و تفنگ داران در همان روز به آق قلعه خبر می‌دهد:

«از قضا صبح همانروز اربعین نواب معزی الیه با پانصد نفر سوار و پیاده از استرآباد بعزم آق قلعه روانه شده در کنار قراسو از آمدن «ایشان» بدور آق قلعه مطلع شده در خانه عالیجاه آدینه خان که در کنار قراسو در پای تپه نرگس نواب والا جهانسوز میرزا از برای او ساخته است چون خندق و خاکریز معتبر و محکمی دارد توقف فرموده عالیجاه محمودخان یوزباشی را شهر فرستاد که توپ و جمعیت بیاورد تا وقت عصر یک اراده توپ و جمعیت زیاد با مرحوم رئیس العلما و تفنگچی شهر و دهات و جمعی دیگر از آقایان شهر از قبیل آقانظام الدین و آخوند ملامحمد نصرآبادی و ملا محمدولی کردمحلله و تفنگچی عالیجاه محمدصادق خان کردمحلله خدمت نواب اشرف والا آمدند در آن بین عریضه فدوی هم رسید از شکست «ایشان» و يموت خوشحال شده نزدیک غروب از خانه آدینه خان روانه، دو ساعت از شب بیست و یکم گذشته تشریف فرمای آق قلعه شده کیفیت جنگ با «ایشان» و حرکت توپچی و سرباز را مطلع شده، باستیان و سنگرها را ملاحظه فرموده زیاده از حد التفات و مرحمت فرمودند.»

بر اساس این گزارش «ایشان» پس از شکست از قشون مصطفی قلی خان ضمن بازسازی نیروهای خود روز بیست و یکم ماه صفر به سرخونکلاته حمله کرد و تعدادی زیادی از مردم آن جا را کشت و یا به اسارت برد.

«ظهرروز بیست و یکم خبر رسید که الامان بتاخت قریه سرخونکلاته رفته است سرکار نواب والا و مرحوم رئیس العلما با توپ و جمعیت زیاد از آق قلعه روانه تا تپه دارا حق تشریف بردند چون سوارالامان برگشته بمنزل رسیده بود عالیجاه عبدالصمدخان را با تفنگچی مقصودلو و آقانظام الدین روانه سرخونکلاته نموده مراجعت بآق قلعه فرمودند.»

پس از این اتفاق، عصر روز بیست و یکم صفر ملک آرا تصمیم می‌گیرد که از آق قلعه خارج شده و به استرآباد برگردد. اما مصطفی قلی خان به او توصیه می‌کند که در آق قلعه بماند:

«تا وقت غروب چون مرحوم رئیس العلما و آقایان دیگر در منزل کمترین بودند نواب

اشرف والا نزدیک غروب تشریف آورده در باب توقف آق قلعه و تشریف بردن باسترآباد مشورت فرمودند. فدوی عرض کرد البته توقف آق قلعه خوب است.»

با این وجود ملک آرا تصمیم به حرکت به سمت استرآباد می‌گیرد. اما در همین بین خبر می‌رسد که تعدادی سوار در اطراف قلعه مشاهده شده‌اند. کسی را برای آوردن اطلاعات می‌فرستند. خبر می‌دهند که تعداد سواران بسیار اندک است و تهدیدی وجود ندارد. لذا ملک آرا تصمیم می‌گیرد به سمت استرآباد برود:

«سرکار والا محض شنیدن این حرف سوار شده‌اند خلاصه فدوی بقدر یک میدان در خدمت سرکار نواب والا رفته بود مرخص فرمودند مراجعت به آق قلعه نمود. عالیجاه محمدصادق خان کردمحلہ را با صد تفنگچی و هیجده نفر سوار محمدقلی خان یوزباشی پسر مشارالیه در آق قلعه گذاشته قرار فرمودند که محض ورود شهر قورخانه و آذوقه و دویست نفر تفنگچی و صد نفر سوار با آهنگر و نجار و سراج و اسب و اسباب و ملزومات توپخانه



عکاسی از خانه آدینه خان و اراکین عمارت آدینه خان در حومه استرآباد. ساختمانها در حومه استرآباد. عمارت آدینه خان در حومه استرآباد. عکاسی از خانه آدینه خان و اراکین عمارت آدینه خان در حومه استرآباد. عکاسی از خانه آدینه خان و اراکین عمارت آدینه خان در حومه استرآباد. عکاسی از خانه آدینه خان و اراکین عمارت آدینه خان در حومه استرآباد.

عمارت آدینه خان، ۱۳۰۷ ق، عکاس: عبدالله میرزاخان، مرکز اسناد تصویری کاخ موزه گلستان

و طبیب و جراح بفرستند.»

شاهزاده ملک آرا در مسیر برگشت به استرآباد محصور «ایشان» و تفنگچیان‌ش شده و به زحمت خود را به خانه آدینه‌خان که در نزدیکی نرگس تپه (حدود فرودگاه فعلی گرگان) بود رسانید. اما در این درگیری جناب ملامحمدرضا استرآبادی مشهور به رئیس‌العلماء که از روحانیون بنام استرآباد و مورد احترام مردم این ناحیه بود کشته شد. مصطفی قلی خان این

رویاریویی را این گونه گزارش کرده است:

«چهار ساعت از روز بیست و دویم صفر گذشته سرکار نواب والا ملک‌آرا از آق قلعه روانه استرآباد شده مرحوم رئیس‌العلماء و سایر آقایان و تفنگچیانی که همراه ایشان بودند همگی در خارج خرابه شهر آمده رسیدند بقدر نیم فرسخ از آق قلعه دور شده بودند که جلو سوار الامان رسیده از دو بر بنای تیراندازی گذاشتند چون سوار جمع نشده بود خودداری کردند تا در نزدیکی خانه آدینه خان، «ایشان» ملعون با تیپ بزرگ و بیدق رسیده مرحوم رئیس‌العلماء را در سر توپ شهید کرده توپ را گرفته چند نفر دیگر را بقتل رسانده چند نفر اسیر کرده سرکار نواب والا و متعهدالخاقان علیقلی خان سرتیپ خواجهوند و محمودخان بوریاسر و حسن قلی آقای قاجار و نصیرخان یوزباشی و مشهدی نوروزعلی خان یوزباشی و جمعی دیگر از سواره و پیاده الحاء خود را بخانه آدینه خان رسانده، در آن جا محصور شدند. عالیجناب آخوند ملامحمد نصرآبادی و هادیخان برادر محمدصادق خان کردمحلّه از معارف اسیر شدند.»

محمّدقلی میرزا ملک‌آرا پس از استقرار در خانه آدینه خان از نایب‌الحکومه استرآباد درخواست کمک کرد. اما نیروهای اعزامی حسین میرزا، نایب‌الحکومه استرآباد، نیز گرفتار هجوم نیروهای «ایشان» شده و تعدادی از آنها کشته و اکثریت اسیر شدند. نکته حائز توجه آن که به علت ریشه‌های مذهبی این حادثه، بسیاری از علماء، سادات و بزرگان ایالت استرآباد نیز پیش قدم بوده و به صف مبارزه پیوسته بودند. وقایع اتفاقیه آق قلعه می‌نویسد: «همینکه سرکار نواب اشرف والا در خانه آدینه خان محصور شد، محمودخان یوزباشی قاجار روانه استرآباد کرده از نواب سلطان حسین میرزا نایب‌الحکومه امداد خواست، نایب‌الحکومه قریب پانصد نفر از سادات‌ها و ملا و شیخ‌الاسلام و اعیان و کسبه شهر و دویست نفر از تفنگچی دهات جمع کرده روز بیست و سیم از استرآباد روانه نمود که در خانه آدینه خان نواب والا را امداد کنند بعد از آنکه آقایان شهر با جمعیت بسیاه بالا رسیدند «ایشان» ملعون و ترکمانان خبردار شده جلو آنها را گرفته بعضی جنگ کرده بعضی مجال جنگ نکرده چون هنوز آن جاها آب داشت در میان آب و گل دور آنها را گرفته و قریب بیست نفر از آنها را با محمودخان یوزباشی قاجار بقتل رسانده اغلبی از اهل شهر را اسیر کردند. شیخ‌الاسلام بعد از جنگ بسیار با چند نفر از متعلقین و حاجی سیدابراهیم که از معتبرین سادات میرکریمی است با چند نفر از سادات‌های معتبر و پسرهای کلانتر و تجار و کسبه قریب چهارصد نفر در دست آن ملاحظین اسیر و دستگیر شدند.»

روز بعد مصطفی قلی خان عریضه‌ای برای ملک‌آرا نوشت و به او اعلام کرد اگر نیاز است و به او اجازه می‌دهد، وی آق قلعه را ترک کند و به کمک ملک‌آرا بپیوندد. محمّدقلی میرزا که عرصه بر او سخت و ناامید شده بود، از مصطفی قلی خان خواست به سمت محل محاصره‌ی او، یعنی؛ خانه آدینه خان حرکت کند:

«روز بیست و سیم عریضه نوشته تر کمان را روانه نمود. ظهر روز بیست و چهارم جواب رسید سرکار نواب والا مرقوم داشته بودند دیگر از هیچ طرف راه امید و امدادی نیست، اگر می‌توانید امروز عصر والا فردا صبح زود بهر نوع است خود را برسانید تخلیه قلعه و ریختن بنه و اسباب سهل است فدوی محض وصول حکم سرکار والا اسب و اسباب و توپ و مال و قورخانه را جابجا نموده حتی خود را قرار داد پیاده برود جواب سرکار والا را نوشت که دو ساعت بصبح مانده انشاء الله روانه شده بعون الله تعالی اول طلوع در دور خانه آدینه خان حاضر خواهیم شد.»

مصطفی قلی خان در تدارک حرکت بود که به او خبر رسید «ایشان» کشته شده است. او ماجرای کشته شدن «ایشان» را اینگونه روایت کرده است:

«فدوی در تهیه رفتن بامداد سرکار نواب والا بود که شب بیست و پنجم روانه شود، دو ساعت بغروب مانده خبر رسید که «ایشان» کشته شده و جمعیت متفرق شد. معلوم شد که گفتگو میکرده‌اند که نواب والا هفته‌زار تومان بدهد مانع نشوند بشهر برود سرکار والا پول را قبول کرده است، «ایشان» گفته است باید علیقلی خان سرتیپ و محمدحسن میرزا و محمدمیرزا و حسینقلی خان شیخ را گرو بدهند. آدینه خان هم شیخعلی خان را گرو بدهد. نواب والا گرو دادن قبول نکرده، یکمرتبه «ایشان» برخاسته گفته است باید یورش برده خانه آدینه‌خان را بگیریم باجماع آمده سرکار نواب والا هم با محصورین دست از جان شسته شلیک کرده فضل خداوندی و ولای مولای کل شامل شده، «ایشان» ملعون تیر خورده افتاد، همینکه «ایشان» درهم غلطید جمعیت متفرق شده، پانزده سوار یکی یکی باق قلعه مژده آوردند که «ایشان» کشته شد.»

پس از زخمی شدن «ایشان» او را از محل حادثه دور کرده و نیروهایش نیز متلاشی شدند. برابر نقل مصطفی قلی خان «ایشان» در اواسط ماه ربیع‌الاول بر اثر جراحات کشته شد.

ملک آرا نیز به همراه جنازه رئیس العلما وارد شهر استرآباد شد. مردم شهر به علت شدت تألم بر اثر کشته و اسیر شدن تعدادی از بزرگان و علما شهر مدتها بازار را تعطیل کردند.

«صبح روز بیست و پنجم سرکار نواب والا ملک آرا از خانه آدینه خان تشریف‌فرمای استرآباد شده نعلش مرحوم رئیس العلما و سایر مقتولین را نیز برده بعد از ورد باسترآباد البته مراتب را معروض داشته فرستاده‌اند چون از آق قلعه باسترآباد آمد و رفت نمیشود و فرستادن آدم مخصوص نهایت صعوبت دارد، فدوی آدم مخصوص نفرستاد البته بیان واقع را سرکار نواب مستطاب والا معروض داشته و در مقام علاج و اصلاح فتنه باین بزرگی برمی‌آیند....

...بعد از تشریف‌فرمائی نواب والا ملک آرا باسترآباد و بردن نعلش مرحوم رئیس العلما و سایر نعلشها و اسیر بردن چهارصد نفر متجاوز از علما و سادات و شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر، شورش و اضطراب غریبی باهل استرآباد رو داده، جمعی بی‌اختیار روانه رکاب همایون باقی، باقی قدرت بیرون آمدن و بدکان و بازار و پی کسب رفتن نداشته‌اند.»

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. تاریخ منتظم ناصری. ج ۲. ص ۱۶۵۶. محقق و مصحح: محمداسماعیل رضوانی. دنیای کتاب. تهران. چاپ اول ۱۳۶۷. و رضاقلی خان هدایت. روضه الصفا ناصری. ج ۱. ص ۸۲۸۶.

۲. رضاقلی خان هدایت. همان جا. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. همان جا.

۳. حسن بیک روملو. احسن التواریخ (تاریخ محمدی). تحقیق: عبدالحسین نوایی. (۱۳۵۷). تهران. بابک. صص ۳۶۷-۳۷۰.

۴. اسکندر بیک ترکمان. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱. (سوم ۱۳۸۲) تهران، امیرکبیر. ص ۱۰۶.

۵. خواجه مظفر بنگچی (م ۹۴۱ ق) از ملاکین و زمین‌داران بزرگ استرآباد مشهور به امیر سیف‌الدین فرزند شهید خواجه فخرالدین بنگچی. از رجال دربار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی بود. وی که از اعیان استرآباد پیش از روی کار آمدن صفویان در هرات و از امرای دولت تیموری بود، با شنیدن خبر ظهور شاه اسماعیل، نزد وی آمد. وی متشانه خدمات وقفی فراوان در استرآباد بوده و مقبره‌اش در مدرسه‌ی دارالشفا که خودش تأسیس کرده قرار دارد. (رک: تاریخ تشیع در گرگان و استرآباد، تألیف: رسول جعفریان. ص ۸۲)

۶. حسن بیک روملو. همان. صص ۳۶۷-۳۷۰.

۷. اسکندر بیک ترکمان. همان ج ۲. ص ۵۸۰.

۸. صدیق الممالک، میرزا ابراهیم شبانی. منتخب التواریخ. انتشارات محمد علی علمسی. تهران ۱۳۶۶. چاپ اول. ص ۱۳۹.

۹. همان جا

۱۰. همان جا

۱۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. المائر و الآثار، کتابخانه سنایی، نسخه چاپ سنگی، شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۴۹۵۹. ص ۴۸

۱۲. مرکز اسناد تصویری کاخ موزه گلستان، آلبوم شماره ۲۹۸. مورخ ۱۳۰۷ قمری.

۱۳. حاشیه‌ی قرآن دست نویس. ۱۲۸۴ ق. مرکز اسناد تاریخی موسسه فرهنگی میرداماد.

۱۴. مجله بررسی‌های تاریخی. شماره ۲۸. ستاد ارتش ایران. مهر و آبان ۱۳۴۹.

۱۵. اعتمادالسلطنه. المائر و الآثار. ص ۳۵